

## نقد و بررسی شکوائیه‌های سیاسی در شعر قرن ششم

اسدالله واحد

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

محمّدعلی نوری باهری

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

### چکیده

اوضاع نابسامان و آشفته سیاسی قرن ششم باعث به وجود آمدن شکوائیه‌های زیادی در شعر فارسی شد. از میان انواع این شکوائیه‌ها، شکوائیه‌های سیاسی، به دلیل حساسیت حکومت‌ها نسبت به این گونه شکایت‌ها، از اهمیت خاصی برخوردارند. در این دوره شاعران زیادی چون انوری، خاقانی، نظامی، سنایی، عطار و... می‌زیستند که عده‌ای از آنها رفتارهای حاکمان و قدرتمندان وقت را برنرفته، لب به شکایت گشودند. شاعران این دوره از بی‌لیاقتی حاکمان وقت در مقایسه با پادشاهان گذشته، از ظلم و جور آنها نسبت به مردم و بی‌اعتنایی‌شان نسبت به شعرا و از فجایع مهاجمان اشغالگر شکوه‌ها کرده‌اند. در این دوره برخی از شاعران از بند و زندان نیز نالیده‌اند. در این مقاله شکوائیه‌های سیاسی قرن ششم، با تمام عناصر تشکیل دهنده آن، مورد بررسی قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** شکوائیه‌های سیاسی، شکوه، فریاد و فغان، حکومت، ظلم، زندان.

## مقدمه

شعر غنایی گسترده‌ترین افق معنوی و عاطفی شعر فارسی است. این نوع ادبی موضوعات متعددی را از قبیل غزل و احساسات عاشقانه، اندیشه‌های عرفانی و مذهبی، مسائل اجتماعی و سیاسی، مدح و هجو، طنز و هزل و مطایبه، گله و شکایت و ... دربرمی‌گیرد (نک: زرقانی، 1388: 86-92).

گله و شکایت، خود یکی از مسائل مهم و بن‌مایه‌های اصلی شعر فارسی است. شکایت از روزگار و ابنای آن، شکایت از آفرینش، شکایت از ناسازگاری بخت، شکایت از پیری و ناتوانی، شکایت از تنهایی و غربت، شکایت از حاسدان، شکایت از اوضاع سیاسی، شکایت از زندان و ... از اهم اقسام گله و شکایت به شمار می‌روند. اما دامنه نفوذ آن را در موضوعات مستقل دیگری مانند مفاخره، عشق و عرفان و حتی طنز نیز می‌توان مشاهده کرد.

به دلیل کثرت تنوعات، شکوایه‌ها را به پنج نوع تقسیم کرده‌اند:

- 1- شکوایه‌های فلسفی (شکایت از دستگاه آفرینش، گردش آسمان، ناسازگاری بخت، نابرابری‌های مقدر، ناپیدایی غایات امور و ...)
  - 2- شکوایه‌های شخصی (شکوه از پیری، ضعف و ناتوانی، بیماری، خواری و بی‌کسی، ناداری، بی‌وفایی معشوق و ...)
  - 3- شکوایه‌های عرفانی (بیان بی‌قراری و اشتیاق جان در فراق جانان و شکایت از عقبه‌های گوناگون بر سر راه سالک در رجعت به اصل) (نک: سرامی، 1375: ب‌الشکوی)
  - 4- شکوایه‌های اجتماعی (شکایت از نابرابری‌های اجتماعی، نادانی و فساد اخلاق عوام و ...)
  - 5- شکوایه‌های سیاسی (گله از امیران و حاکمان سیاسی جامعه، شکایت از زندان و ...)
- شکوایه‌های سیاسی، مهم‌ترین نوع شکوایه‌ها هستند که ارزش و اهمیت آنها بر کسی پوشیده نیست و این مقاله صرفاً به نقد و بررسی آنها در شعر قرن ششم می‌پردازد.

## شکوایه‌های سیاسی و اقسام آنها

شکوایه‌های سیاسی، در بین انواع شکوایه‌ها، به دلیل حساسیت حکومت‌های مستبد و خودکامه نسبت به این گونه سروده‌ها و واکنش‌های شدید آنها و خطراتی که از این رهگذر متوجه

گویندگان و سرایندگان این اشعار می‌شود، از اهمّیت خاصی برخوردارند. «شاید به وجود آمدن برخی از شکوائیه‌های فلسفی و تا حدّی اجتماعی، که در آنها شاعر از افلاک و ناسازگاری بخت و طالع خویش و یا از طبقات مختلف اجتماعی شکوه می‌کند، تا اندازه‌ای معلول همین امر باشد؛ یعنی شاعر به خاطر بیم از واکنش قدرت حاکم، به جای اعتراض و شکایت صریح و مستقیم، افلاک و بخت و طالع خویش را مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دهد.» (واحد و نوری، 1390:

315)

شکوائیه‌های سیاسی را از جهت درون‌مایه آنها می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

- 1- شکوه‌های معمول سیاسی؛ از جمله شکایت از اوضاع سیاسی، ظلم و ستم حاکمان، فساد دستگاه حکومتی، سوء تشکیلات اداری، بی‌توجهی حاکمان به هنرمندان و شعرا و...
- 2- حبسیه یا زندان‌نامه؛ از جمله شکوه از بند و زندان و ناله از شرایط سخت و طاقت‌فرسای آن.

انواع شکوائیه‌ها از آغاز شکل‌گیری شعر فارسی در آثار شاعران وجود داشته‌است (یاحقّی، 1384: 707) اما نمود چشمگیر آنها، به‌خصوص شکوائیه‌های سیاسی در قرن پنجم، به‌ویژه قرن ششم، به دلیل پریشانی و آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن دوره، انکارناپذیر است.

### اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن پنجم و ششم

«در قرن پنجم و ششم با آنکه حکومت‌های نسبتاً قوی در ایران ایجاد شده بود، با آن حال باید آن را دوره قتل و غارت و آزار و ناامنی دانست. در تمام این دوره ممتد کمتر وقتی بود که ایرانیان روی آرامش ببینند. قتل و غارت‌های پیاپی و آزارها و تخطی به مال و جان مردم امری معتاد شده بود و این وضع آرامش باطنی ایرانیان و اعتمادی را که میان آنان بود، به تدریج از بین برد و به هر سرکش خودخواهی اجازه داد که هرگاه بخواهد دست به آزار مردمان بگشاید» (صفا، 1366: 100). «در این دوره کمتر کسی است که از تسلط غلامان و قبایل وحشی زردپوست و از غلبه عوام و متظاهران به دین و از رواج فساد و دروغ و تزویر و قتل و غارت و ظلم و عدوان و امثال این امور شکایت نکند» (همان: 366). فریادهای سنایی از غزنه و شکوه‌های نظامی از آذربایجان، هریک، گواه گسترده‌گی فساد و تزویر و ظلم و جور در آن روزگار است:

ای مسلمانان خلایق حال دیگر کرده‌اند	از سر بی‌حرمتی معروف منکر کرده‌اند
کار و جاه سروران شرع در پای اوفتاد	ز آنکه اهل فسق از هر گوشه سر بر کرده‌اند
پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف	مرکز درگاه را سدّ سکندر کرده‌اند
ملک عمرو و زید را جمله به ترکان داده‌اند	خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده‌اند

(سنایی، بی تا: 148)

از این دیومردم که دام و ددند	نهان شو که هم صحبتان بدند
پی گور کز دشتبانان گم است	ز نامردمی‌های این مردم است
گوزن گرازنده در مرغزار	ز مردم گریزد سوی کوه و غار
همان شیر کو جای در بیشه کرد	ز بدعهدی مردم اندیشه کرد

(نظامی، 1380: 106)

شرایط ویژه حاکم بر اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره مورد بحث که به اجمال به آنها اشاره شد بازتاب گسترده‌ای در شعر شاعران گذاشته است و آنان را واداشته تا در اغلب موارد، بنیان کلام خود را بر ناله و شکایت و استغاثه و فریادخواهی استوار سازند. بنابراین پرداختن به شکوائیه‌های سیاسی و نقد و بررسی آنها در دوره مورد بحث، امری بایسته و ضروری است. این نقد و بررسی برای آن است تا روشن شود که کدام یک از شعرا نسبت به چنین اوضاع و احوال واکنش نشان داده‌اند؛ واکنش‌های آنها به چه صورت بوده و چه تفاوت‌هایی با هم داشته‌اند؟ یا شعرا چگونه مورد بی‌مهری و آزار و اذیت حاکمان قرار گرفته و با این موضوع چگونه برخورد کرده‌اند؟

## بحث

### شکوائیه‌های سیاسی در شعر قرن ششم

چنان که در مقدمه اشاره شد، قرن ششم به دلیل اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی و شرایط سخت و طاقت‌فرسای زندگی که ناشی از جور و اعتساف حکومت سلجوقی و ظلم و ستم خوارزمیان بر مردم عراق و خراسان و غصب اموال فراوان توسط اتابکان بود، (نک، صفا: 101-106-108-109 و نیز نک، طالبیان، 1372: 78-79) باعث به وجود آمدن شکوائیه‌های

زیادی در زمینه های فلسفی، شخصی، اجتماعی و سیاسی در شعر فارسی گردید، که هر کدام در نوع خود حائز اهمیت بوده، شایسته تحقیق جداگانه است.

در دوره مورد بحث ما، شاعران نامی و برجسته ای چون انوری، خاقانی، نظامی، سنایی، عطار و شاعران دیگری چون عمیق بخاری، عثمان مختاری، فلکی شروانی و مجیرالدین بیلقانی می زیسته اند، که هر کدام از آنها یا از اوضاع سیاسی و ظلم و بی عدالتی حاکمان روزگار خود شکایت کرده اند، یا به علت گرفتار شدن در بند و حبس و چشیدن طعم تلخ زندان، تنها به سرودن حبسیه پرداخته و زندانی شدن خود را یا نتیجه ناسازگاری بخت و اقبال و بی مهری آسمان و ستارگان یا سعایت و دسیسه اطرافیان و حاسدان دانسته اند و با تضرع و زاری خواستار آزادی و رهایی از بند شده اند، بی آنکه تصویری از فضای زندان و شرایط سخت و طاقت فرسای آن ارائه دهند.

این مقاله، پژوهشی درباره شکوه های سیاسی شاعران یاد شده است و بر آن است تا نشان دهد که هر کدام از آنها در رویارویی با آشفتگی های سیاسی و اجتماعی این عصر که عامل اصلی آن، حکومت های فاسد و نالایق بوده اند چه عکس العملی نشان داده اند؛ اعتراض ها و شکایت های آنها چه رنگ و شکلی داشته است؛ آنها نسبت به چه نوع نارسایی های سیاسی بیشتر حساس بوده و فریاد اعتراض و نارضایتی برآورده اند؛ اگر محبوس شده اند، شکوه ها و ناله های آنها چگونه انعکاس یافته است؟

برای این منظور، نخست شکوائیه های سیاسی شاعران قرن ششم را به دو گروه عمده (شکوه های معمول سیاسی و حبسیه) تقسیم، سپس آنها را از حیث مضامین مختلفی که در بردارند، طبقه بندی کرده، هر کدام را جداگانه نقد و تحلیل می کنیم و نشان می دهیم که هر یک از این شعرا در کدام یک از این مضامین شعر سروده اند.

## 2-1-1- شکوه های معمول سیاسی

در این گونه شکوائیه ها، شاعر از مدیران و حاکمان سیاسی جامعه، فساد دستگاه حکومتی، سوء تشکیلات اداری و مسائلی از این قبیل شکوه می کند، که هر کدام از این موارد به گونه ای در شعر شاعران قرن ششم نمود پیدا کرده است:

**2-1-1-2- شکایت از حاکمان نالایق**

این مضمون در شکوایتهای بعضی از شاعران این عهد به شکل‌های مختلف به چشم می‌خورد. آنها از اینکه حکومت به دست افرادی افتاده است که قابل مقایسه با حاکمان پیشین نیستند، شکایت‌ها کرده‌اند. حاکمانی که پیش از این خادم و بنده بوده‌اند، حالا بر جان و مال مردم مسلط شده، از هیچ‌گونه جور و ستمی ابا نمی‌کنند:

دولت امروز زن و خادم راست  
کاین امیر ری و آن شاه قم است  
(خاقانی، 1373: 750)

حال جهان بین که سرانش کی‌اند  
نام‌زرد و نامورانش کی‌اند  
(نظامی، 1372: 431)

ملک عمرو و زید را جمله به ترکان داده‌اند  
خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده‌اند  
(سنایی: 148)

خطابی با فلک کردم که از راه جفا کشتی  
شهان عالم آرای و جوانمردان برمک را  
زمام حل و عقد خود نهادی در کف جمععی  
که از روی خرد باشد برایشان صد شرف سگ را  
نهان در گوش هوشم گفت فارغ باش از این معنی  
که سببت بر کند ایام هر ده روز یک‌یک را  
(انوری، 1372: 517)

رفت نسل کیان کنون بنگر  
تا کیان را کیان همی یابم  
بر سر یوسفان کنعانی  
دو سه گرگی شبان همی یابم  
بر سر هر خری که گاوسر است  
رایت کاویان همی یابم  
جمله ذره‌های تحت زمین  
تاج نوشیروان همی یابم  
(عطار، 1362: 793)

**2-1-1-2- شکایت از شهوت و آز حاکمان که آنها را وادار به ظلم می‌کند**

اصلی‌ترین و مهم‌ترین عامل ظلم فرمانروایان در طول تاریخ، دیو شهوت و آز بوده است. آنها برای به دست آوردن ثروت‌های بیشمار، جهت تأمین مخارج عیش و نوش و خوشگذرانی‌های

بی حد و حصر خود، مجبور به تصاحب و غصب اموال مردم بدبخت یا وضع خراج های سنگین می شدند و زندگی را به کام مردم روزگار خود تلخ می کردند. اما شاعران متعهد هرگز در برابر این بی عدالتی ها خاموش ننشسته، فریاد اعتراض و شکوه برآورده اند. این فریادها گاهی صریح و مستقیم بوده است، گاهی در پرده و با تعریض و کنایه:

پادشا را ز پی شهوت و آز رخ به سیمین بر و سیمین صنم است  
امرا را ز پی ظلم و فساد دل به زور و زر و خیل و حشم است

(سنایی: 82)

از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم حاکمان حکم شریعت را مبطل کرده اند  
خون چشم بیوگان است آنکه در وقت صبح مهتران دولت اندر جام و ساغر کرده اند<sup>3</sup>  
(همان، 148-149)

در و مروارید طوقش اشک اطفال من است لعل و یاقوت ستامش خون ایتم شماس  
او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است گر بجویی تا به مغز استخوانش زان ماست

(انوری: 528)

شکوة نظامی در این معنی از لونی دیگر است. او احتمالاً به دلیل ترس از واکنش قهرآمیز بهرامشاه، به تعریض و با توسل به بعضی داستان های واقعی یا ساختگی، از ظلم و بیدادگری های او گله کرده است. «فی المثل در داستان نوشیروان که شکایت مظالم خویش را- در آغاز سلطنت- از زبان جغدان می شنود از حیث قدرت تأثیر کم نظیر است. پیرزنی هم که به شکایت دامن سنجر را می گیرد، چنان تند و گیرا سخن می گوید که سنجر را چاره ای جز عبرت و تنبیه نمی ماند» (زرین کوب، 1362: 150 و نیز نک: دادبه، 1381: 344).

دست زد و دامن سنجر گرفت	پیرزنی را ستمی در گرفت
وز تو همه ساله ستم دیده ام	کای ملک آزرم تو کم دیده ام
وز ستم آزاد نمی بینمت	داوری و داد نمی بینمت
از تو به ما بین که چه خواری رسد	از ملکان قوت و یاری رسد
بگذر کاین عادت ابخاز نیست	مال یتیمان سندن ساز نیست
شاه نه ای چونکه تباهی کنی	بنده ای و دعوی شاهی کنی

مسکن شهری ز تو ویرانه شد

خرمن دهقان ز تو بی دانه شد

(نظامی، 1372: 316-318)

### 2-1-1-3- شکایت از اصحاب دیوان و عمال حکومت

انوری وقتی فساد را در ادارات دولتی می بیند، نمی تواند خاموش باشد، لذا به صراحت و با زبانی تند، یکایک اصحاب دیوان را نام می برد و عیوبشان را برمی شمارد و افسوس می خورد که چرا امور ملک و ملت به دست چنین ناکسان نالایق سپرده شده است:

خسروا این چه حلم و خاموشی است

صاحب این چه عجز و مأیوسی است

آخر افسوستان نیاید از آنک

ملک در دست مشتی افسوسی است

اولاً نایبی که هست به کار

راست چون پیر کافر روسی است

ثانیاً این کمال مستوفی

نیک سیاح روی و سالوسی است

(انوری: 566)

سنایی نیز از رواج تقلب در دارالضرب شکوه می کند:

از نفاق اصحاب دارالضرب در تقلب نقد

مؤمنان وقت را بی زور و بی زر کرده اند

کار عمال سرای ضرب همچون زر شده است

زانکه زر بر مردمان یکسر مزور کرده اند

(سنایی: 150)

در داستان پیرزن و سنجرکه پیش از این ذکر شد، رفتار ظالمانه و خشن یک شحنه با پیرزن است که بهانه به دست پیرزن داده و فرصتی برای او مهیا کرده تا با زبانی تند و گزنده لب به شکایت بگشاید. او نخست از آزار و اذیت آن شحنه گله می کند، سپس گله خود را متوجه سنجر می نماید:

شحنه مست آمده در کوی من

زد لگدی چند فراروی من

بی گنه از خانه به رویم کشید

موی کشان بر سر کویم کشید

در ستم آباد زانم نهاد

مهر ستم بر در خانم نهاد

شحنه بود مست که او خون کند

عربده با پیرزنی چون کند

(نظامی: 316-317)

### 2-1-1-4- شکایت از عمال بی تمیز و نادان



حکومت های فاسد برای بقای خود و دوام و استمرار حکومتشان، غالباً متکی به افراد نادان و بی تمیز هستند و امور کشور را به دست چنین افرادی می سپارند. چرا که این گونه افراد نیز به خوبی می دانند که در سایه چنین حکومت هایی می توانند متصدی امور دولتی بشوند. اما شاعری که به امور ملت و کشور حساس و علاقمند است، نمی تواند این کاستی ها را ببیند و سکوت پیشه کند:

رویه دیگریش بدید چنان	رویهی می دوید از غم جان
گفت خرگیر می کند سلطان	گفت خیر است بازگوی خبر
گفت آری ولیک آدمیان	گفت تو خر نه ای چه می ترسی
خر و روباهشان بود یکسان	می ندانند و فرق می نکنند

( انوری: 701 )

### 2-1-1-5- شکایت از بی اعتنائی شاهان به شعرا

شاعران این دوره از بی توجهی حاکمان به شعر و هنر گله کرده و بعضی از آنها شاهان زمان خود را با محمود غزنوی مقایسه نموده و از فقدان شاعر نوازانی چون او که صله های گران به شعرا می بخشیدند، و از بخل و خساست شاهان روزگار خود شکایت کرده اند. این گونه گله ها همانند گله های دیگر با مفاخره آمیخته است (نک: شمیس، 1378: 247). یعنی شاعران ضمن مقایسه شاهان زمان خود با پادشاهان گذشته، خود را نیز با شعرای پیشین مقایسه کرده و ادعای برتری بر آنها نموده اند:

عنصری گر به شعر می صله یافت	نه ز ابنای عصر برتری است
نیست اندر زمانه محمودی	ورنه هر گوشه صد چو عنصری است

(انوری: 568)

شناسند افاضل که چون من نبود	به مدح و غزل درفشان عنصری
که این سحر کاری که من می کنم	نکردی به سحر بیان عنصری
مرا شیوه خاص و تازه است و داشت	همان شیوه باستان عنصری
به دور کرم بخششی نیک دید	ز محمود کشورستان عنصری
اگر زنده ماندی در این کور بخل	خسک ساختی دیگدان عنصری

(خاقانی: 926)

### 2-1-1-6- شکایت از بی‌اعتنایی درباریان به شعرا

عثمان مختاری در قطعه‌ای «از محرومیت‌های خود و سایر شعرا در اثر بی‌اعتنایی و ناهلی رؤسا و کارداران دولت وقت نزد ممدوح خود شکایت می‌کند» (مختاری: 1341: 412: حاشیه). شاید ممدوح شاعر نیز همانند سایر شاهان آن دوره، چندان اعتنایی به شعرا نداشته و شاعر برای اینکه او آزرده‌خاطر نشود، گله خود را متوجه اهل حضرت نموده است:

ای طبع تو از لطف رشک حورا	وی نفس تو از فضل فخر انسان
دانم که ز احوال اهل حضرت	دانسته‌ای و دیده‌ای فراوان
کز گوهر و دیبای لفظ و معنی	نعت همه بی‌زیور است و عریان
زیرا دل پردرد شاعران را	بینند و نبینند راه درمیان
ور نظم تراز آفتاب گردد	بد بینندشان سایه‌بان ایوان

(مختاری: 412-413)

### 2-1-1-7- شکایت از صاحبان قدرت همراه با اعلام انزجار از آنها

از میان شاعران این عهد، خاقانی بسیار در این معنی سخن گفته‌است. او به کرات از مدح سلاطین اظهار پشیمانی نموده، اعلام بیزاری می‌کند:

گفتم به ترک مدح سلاطین مبین در آنک	سحر مبین به شعر مبین در آورم
بهر دو نان ستایش دوانان کنم مباد	کآب گوهر به سنگ خم‌ها در آورم
چون موی خوک در زن ترسا بود چرا	تار ردای روح به درزن ترسا در آورم

(خاقانی: 242)

بدگه‌گران را ستودم از گهر طبع	گر گه‌ری را ستودمی چه غمستی
سرمه عیسی که خاص چشم حواری است	گر جهت خر نسودمی چه غمستی <sup>6</sup>

(همان: 805)

پشیمانی خاقانی از مدح و ستایش ملوک احتمالاً معلول دو چیز باشد: یا انتظاراتش چنان‌که باید برآورده نشده و افزون بر آن مدتی نیز سختی‌های زندان را تحمل کرده‌است، یا شاهان و

امیران را شایسته نبوغ خود نمی دیده و یا در میانه عمر وجدانش بیدار شده و امرا را شایسته ستایش ندیده است؛ چرا که او از نزدیک شاهد ظلم و ستم های سلاطین بوده و فساد و بی بندوباری دربار و درباریان را، که کاملاً با اخلاق و منش خاقانی مغایرت داشت، از نزدیک دیده و احساس شرم کرده است. همچنین از آنجایی که مدح پادشاهان و امرا، به گونه ای مشارکت در امور سیاسی محسوب می شود، او خواسته است ساحت شاعری خود را از این امر مبرا کند:

خاقانی از مدحت شاهان کران طلب تا از میان موج سیاست برون شوی  
چون جام و می قبول و رد خسروان مباش کآب فسرده آبی و دریای خون شوی

(همان: 936)

اما بیزاری عطار از نوعی دیگر است. او هرگز ظالمی را مدح نگفته است تا اظهار پیشمانی کند. تنها ممدوح او همت عالی اوست. در حقیقت شکوائیه او با نوعی تفاخر به همت والای خود همراه است. عطار خدا را شکر می گوید که آلوده کارهای دولتی نیست و این شکرگزاری او در واقع شکایت اوست از حکومت و کارگزاران آن:

چون ز نان خشک گیرم سفره پیش	تر کنم از شوربای چشم خویش
من نخواهم نان هر ناخوش منش	بس بود این نانم و این نان خورش
شد غناء القلب جان افزای من	شد حقیقت کنز لایفناهی من
هر توانگر کاین چنین گنجیش هست	کی شود از منت هر سفته پست
شکر ایزد را که در کاری نیستم	بسته هر ناسزاواری نیستم
من ز کس بر دل کجا بندی نهم	نام هر دونی خداندندی نهم
نی طعام هیچ ظالم خورده ام	نی کتایی را تخلص کرده ام
همت عالیم ممدوحم بس است	قوت جسمم قوت روحم بس است

(عطار، 1363: 293)

خاقانی در یکی از «خراسائیه»های خود، ضمن گله از ممانعتی که برای رفتن او به خراسان به عمل می‌آورند، از رواج پدیده زشت رشوه در دستگاه دولت نیز شکوه می‌کند:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند      عندلیم به گلستان شدنم نگذارند  
هرچه اندوختم این طایفه را رشوه دهم      بوکه در راه گروگان شدنم نگذارند  
ناگزیر است مرا طعمه موران دادن      گر نه موران به سر خوان شدنم نگذارند

(خاقانی: 153-155)

### 2-1-1-9- شکایت از دشمنی حاکمان با اسلام

اشتیاق خاقانی برای رفتن به خراسان به حدی است، که ممانعت از این سفر را معادل دشمنی حکومت با مسلمانی خود دانسته است. انتخاب این لحن تند و اتهام بزرگی که به تاج و تخت وارد می‌کند، شاید برای منعطف و متقاعد ساختن شروانشاه است تا به او اجازه سفر به خراسان بدهد:

هر زمان مهر نبی ورزم و دشمن دارم      تاج و تختی که مسلمان شدنم نگذارند

(همان: 155)

### 2-1-1-10- شکایت از فجایع مهاجمان اشغالگر

گرچه برخی از محققان، ضمن تقسیم و تعریف شکوائیه‌ها، این نوع شکوائیه‌ها را در ردیف شکوائیه‌های اجتماعی قرار داده‌اند و «نامه اهل خراسان» انوری را-که شکایتی است از فجایع غزان به خان سمرقند- نمونه بارز آن می‌دانند (نک: سرّامی، 1381: 345)، اما با توجه به پیوند نزدیک و ارتباط تنگاتنگ مسائل و امور اجتماعی با اوضاع سیاسی و نیز با در نظر گرفتن این حقیقت که مشتکی‌عنه، در هر حال گروهی است که بر جان و مال مردمی مسلط شده و امور سیاسی آنان را به دست گرفته است، می‌توان این نوع شکوه‌ها را در ردیف شکوائیه‌های سیاسی، یا با دیدی دقیق‌تر و وسیع‌تر، در ردیف شکوائیه‌های سیاسی- اجتماعی قرار داد. بنابراین شکایت انوری از فجایع غزان و شکوه عمیق بخاری از فتنه «گورخان قراختایی» را تحت عنوان شکوائیه‌های سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در حادثه غز سنجر به اسارت آن قوم می‌افتد و خراسان دچار ویرانی و پریشانی می‌شود. انوری از زبان اهل خراسان، قصیده‌ای در شکایت از این حادثه می‌گوید و به امیر سمرقند می‌فرستد و او را به خراسان دعوت می‌کند (نک: زرین کوب: 135). این قصیده یکی از مشهورترین شکوائیه‌های سیاسی- اجتماعی انوری است، که نام او را در شعر فارسی بلندآوازه کرده است. در

شمردن فجایع غزان، زبان او چنان استوار و بیانش چنان گیراست که هر خواننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر	نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه‌ای مطلع آن رنج تن و آفت جان	نامه‌ای مقطع آن درد دل و سوز جگر
نامه‌ای بر رقمش آه عزیزان پیدا	نامه‌ای در شکنش خون شهیدان مضمیر

(انوری: 201)

در ادامه به مواردی از ویرانی‌ها و خرابی‌ها و آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی ناشی از حمله غزان و تسلط آنها بر خراسان اشاره می‌کند:

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود	در همه ایران امروز نمانده‌است اثر
خبرت هست کز این زیروزبر شوم غزان	نیست یک پی ز خراسان که نشد زیروزبر
بر بزرگان زمانه شده خردان سالار	بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر
بر در دونان احرار حزین و حیران	در کف رندان ابرار اسیر و مضطر
شاد آلا به در مرگ نیننی مردم	بکر جز در شکم مام نیایی دختر

(همان: 202)

عمیق بخارایی نیز در قصیده‌ای با مطلع

عنان همّت مخلوق اگر به دست قضاست      چرا دل تو چراگاه چون و چراست<sup>9</sup>

(بخاری، 1339: 135)

از فتنه‌ای که در «فرغانه» و «اوش» و «اوزجند» به دست کافران روی داده‌است، یاد می‌کند و گویا در این قصیده به جنگ گورخان قراختایی با سنجر بر در سمرقند در «قطوان» اشاره می‌کند که در سال 536 روی داده و گورخان بر ماوراءالنهر دست یافته است (نک: بخاری، مقدمه: 32). او در این شکوائیه گویا سنجر را مورد خطاب قرار داده و از ظلم و ستمی که در غیاب او بر مردم می‌رود، ناله کرده است:

شنیده‌ام که به ده سال جور و ظلم ملوک	به از دو روزه سرسام و فتنه و غوغاست
کنون شد این مثل ای پادشه مرا معلوم	به امتی که هلاک است و ملکتی که هباست
به هفته‌ای که مثال و خطاب تو بگسست	از آن طرف که حد اوش و اوزجند و ناست
بر اهل قبله بر از کافران رسید آن ظلم	کز آتش و تف خورشید روی بسته گیاست

نجست هیچ کس آلا اسیر یا مجروح

نماند هیچ زن آلا فضیحت و رسواست

(همان: 136)

## 2-1-2- حبسیه

جای بسی شگفتی است که در این دوره سه تن از شاعران، آن هم تنها در آذربایجان گرفتار زندان می‌شوند. یان‌ریپکا دلیل این مسئله را خودکامگی و خصومت شاهان آن دیار دانسته است (نک: ریپکا، 1364: 62). در واقع اگر با دیدی دقیق‌تر به موضوع نگریسته شود، روشن می‌شود که آنچه باعث حبس این شاعران شده، شرایط اقلیمی یا سیاسی و اجتماعی نبوده است. بلکه از طرفی خصومت و سختگیری شاهان این دیار نسبت به شعرا و دهن‌بینی آنان و از سویی دیگر، سعایت رقیبان و حاسدان و نیز خصوصیات اخلاقی شعرای مورد بحث، که تا حدودی مغرور و متکبر و تندخو و زودرنج بوده‌اند، موجب گرفتاری آنها شده است.

با اندکی تأمل در این موضوع، به این حقیقت پی می‌بریم که شروانشاهان و اتابکان، در خودکامگی و ظلم بر مردم نه تنها از سلاطین سلجوقی عقب نبودند، بلکه در بی‌مهری و آزرده‌ن‌گویی سابق را از آنان ربوده بودند. اگر انوری در خراسان از بی‌اعتنایی شاهان سلجوقی به شعرا شکوه می‌کند، خاقانی افزون بر این شکوه‌ها، از بند و زندان نیز می‌نالد؛ زندانی که بدون ارتکاب کوچک‌ترین جرمی گرفتار آن شده است. فلکی و مجیرالدین نیز به وسیله عمال دربار شروان که کانون توطئه بوده است، زندانی می‌شوند و مجبورند برای رهایی از آن، شکوه‌ها کنند.

## 2-1-2-1- دلایل حبس شاعران

خاقانی حدود هفت ماه تا یک سال از عمر خود را در زندان گذرانده است (نک: خاقانی: مقدمه: بیست و یک) و دلیل آن ظاهراً تمایل او برای سفر سوم حج بوده که با مخالفت اخستان بن منوچهر شروانشاه مواجه گشته و در نتیجه اقدام به فرار از شروان نموده و در نهایت به امر او دستگیر و زندانی شده است (نک: کزازی، 1384: 5 و 1386: 5). اما ولی‌الله ظفری دلایل زندانی شدن او را جاه‌طلبی، غرور و استغنائی ذاتی، بدبینی، سعایت حسودان و بالاخره آزادی‌خواهی می‌داند (نک: ظفری، 1364: 85). ذبیح‌الله صفا دلیل حبس خاقانی را کدروت و نقار بین او و شروانشاه می‌داند و علت این کدروت را نیز نامعلوم و احتمالاً سعایت ساعیان ذکر می‌کند (نک: صفا: 780

و نیز نک: خاقانی، 1386: 19). ریپکا نیز بر این عقیده است که «علت زندانی شدن وی را بایستی در آشوب های پس از مرگ شروانشاه منوچهر جستجو کرد. چون خاقانی گویا از جانشینی «تامارا» بیوه شاه مزبور حمایت نکرده بود» (ریپکا: 66). عباس ماهیار در این باب نظری متفاوت دارد. او در یک بحث نسبتاً مفصل به این نتیجه رسیده است که ظاهراً خاقانی دو بار زندانی شده است. بار نخست در روزگار فرمانروایی خاقان اکبر فخرالدین منوچهر بن فریدون و بار دیگر در ایام پادشاهی خاقان کبیر جلال الدین اخستان بن منوچهر. بار اول ظاهراً به اتهام قصد فرار از درگاه خاقان اکبر منوچهر بن فریدون به زندان افتاده است و بار دوم به دلیل اینکه به تهنیت جلوس اخستان نپرداخته و همراه دیگران به دربار نشتافته، مورد غضب شروانشاه واقع شده و روانه زندان گردیده است (نک: ماهیار، 1376: 5-6-7).

اگر دلایل گوناگونی را که برای حبس خاقانی ذکر کرده اند، به دقت بررسی کنیم به این نتیجه می رسیم که شاعر شروان چندان دل خوشی از شروانشاهان نداشته و همواره به دنبال فرصتی بوده تا از دربار آنان دوری گزیند و این نارضایتی او از آنان تحت هر عنوان و به هر بهانه ای که بوده باشد، یک موضوع سیاسی محسوب می شود؛ به ویژه در چنان دوره ای که حاکمان کوچک ترین اعتراض و نارضایتی را از جانب عوام بر نمی تافتند، چه رسد به اعتراض از جانب شاعری چون خاقانی. ذبیح الله صفا افشای اسرار چندی را دلیل زندانی شدن فلکی شروانی ذکر کرده است (نک: صفا: 774). ولی الله ظفری که اتهام شاعر را از قول صفا و فروزانفر، افشای راز منوچهر بن فریدون شروانشاه و از قول یان ریپکا و «جی. ا. بویل» سعایت رقیبان ذکر می کند، شیعه بودن او را در شعله ور کردن خشم ممدوح سنی مذهب بی تأثیر نمی داند (نک: ظفری، 1364: 62-63). با بررسی دقیق اتهامات فلکی، روشن می شود که حبس او نیز رنگ سیاسی داشته است؛ زیرا افشای راز پادشاه - چه شخصی، چه سیاسی - آن هم در چنان دوره ای و روزگاری، یا گزیدن مذهبی جز مذهب او، یک جرم سیاسی سنگین و نابخشودنی محسوب می شود. از قطعه ای دوازدهبیتی که در دیوان اوست، چنین برمی آید که مدتی در حبس بوده است. اما دلیل حبس وی معلوم نیست. حسین باستانی راد، در مجله یادگار، ضمن درج کامل قطعه یادشده، می نویسد: «واقعۀ حبس او که شعر فوق شاهد آن است، درست روشن نیست. همین قدر از یکی دو سطری که در صدر این قطعه به نثر نوشته شده<sup>10</sup> چنین برمی آید که اتابک جهان پهلوان که در همدان و عراق به

اتابکی طغرل سوم سلطنت می‌کرد، وقتی که مجیرالدین بیلقانی از جانب برادر او، قزل ارسلان، والی و فرمانده سپاه اران به سفارت آمده بود، او را به حبس انداخته بوده است و این واقعه که مسلماً قبل از سال 582، سال مرگ اتابک جهان پهلوان اتفاق افتاده، ظاهراً چندان طولی نکشیده، چه مجیرالدین بعدها مکرر به مدح اتابک قزل ارسلان پرداخته، حتی چنانکه اشاره کردیم، مرثیه قتل او را هم که در 587 رخ داده، گفته است» (باستانی راد، 1324: 57). ولی الله ظفری دلیل حبس او را تکبر و خودبزرگ‌بینی، تندخویی و درشت‌گویی و بالاخره ناسازگاری با همه مردم و اطرافیان دانسته و گفته است شاید بر اثر حسادت دیگر شاعران و رقبا و سعایت آنان گرفتار شده یا ممکن است با اتابک درشتی کرده و او هم فرمان حبسش را داده است (نک: ظفری: 73-74). در هر حال زندانی کردن یک سفیر- آن هم سفیر برادر- را نمی‌توان موضوعی کم‌اهمیت تلقی کرد.

چنان‌که ملاحظه شد، این سه شاعر به دلایلی نامعلوم یا دلایلی بی‌اهمیت مورد خشم ممدوحان خویش قرار گرفته مدتی از عمر خود را در زندان سپری کرده‌اند که باعث به وجود آمدن حبسیه‌هایی در شعر فارسی شده که در ردیف شکوایه‌های سیاسی قرار می‌گیرند. این گونه شکوایه‌های سیاسی را نیز از جهت مضامین مختلف می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

## 2-2-1-2- شکایت از فلک و ستارگان و بخت و طالع

گاهی شاعر زندانی بنا به ملاحظاتی بخت و طالع خویش یا آسمان و ستارگان را در گرفتاری خود مقصر می‌داند و به شکوایه خود رنگ فلسفی می‌بخشد. چنان‌که در مقدمه اشاره شد، شاید دلیل این امر بیشتر بیم از واکنش دستگاه حاکم و احتمال مجازات شدیدتر یا طولانی‌تر شدن زندان باشد:

فلک کز روترست از خط ترسا	مرا دارد مسلسل راهب آسا
لباس راهبان پوشیده روزم	چو راهب ز آن بر آرم هر شب آوا
به من نامشفقند آباء علوی	چو عیسی زان ابا کردم ز آبا
	(خاقانی: 23 و نیز نک: 173، 321)
هیچ کس چاره‌ساز کارم نیست	چه کنم بخت سازگارم نیست
جز به تأثیر نحس انجم را	نظری سوی روزگارم نیست



(فلکی، 1345: 23)

و مجیرالدین همه گناهان را به پای آسمان می نویسد و عامل اصلی یعنی اتابک جهان پهلوان را  
از این امر مبرا می داند!

خداوندم ظهیرالدین ادام الله ایامه	که در فضل و هنر جز صدر سلطان را نمی شاید
همی داند به عقل کامل و رای رفیع خود	که چرخ ازرق آلا زرق و دستان را نمی شاید
مرا چون گوی سرگردان اگر دارد عجب نبود	چنین گویی که آلا زخم چو گان را نمی شاید
مرا قطب معانی خواند بر چارم فلک عیسی	به بنادم کرد یعنی قطب دوران را نمی شاید
ز شه در خط نیم زیرا که خطی دارد از گردون	که این حسان سخن فی الجمله احسان را نمی شاید <sup>11</sup>

(بیلقانی، 1358: 309-310)

### 2-1-2-3- شکوه از یاران

شاعر در بند چون می بیند که یارانش او را فراموش کرده اند و برای رهایی او از حبس نه تنها  
کوششی نمی کنند، بلکه بر ضد او دسیسه و توطئه نیز می کنند، از دست آنها فریاد و فغان  
برمی آورد:

بر دشمنان نهم دل چون دوستان نبینم	با برتری بسازم چون بهتری ندارم
یاران چو کید قاطع بر دفع کید یاران	جز پهلوان ایران یاری گری ندارم

(خاقانی: 279 و نیز نک: 62)

چند خواهم ز هر کسی یاری	که کند یاریم چو یارم نیست
زین دیارم نژاد بود ولیک	هیچ یار اندر این دیارم نیست

(فلکی: 23-24)

### 2-1-2-4- نکوهش دشمنان

خاقانی در هیچ یک از زندان نامه هایش، دشمنان و بدخواهانش را فراموش نکرده است.  
کسانی که یا عامل گرفتار شدن او می اند یا از این گرفتاری او شادمان اند:  
گرچه خصمان ز ریگ بیشترند همه را مرگ خاکسار کند  
(خاقانی: 174)

او به قدری از دست آنها خشمگین و گله مند است که از زن سیرت و بولهپ خواندندشان نیز ابایی ندارد:

گرچه از زن سیرتان کارم چو خنثی مشکل است      حامله است از جان مردان خاطر عذرای من  
از مصاف بولهپ فعالان نیچانم عنان      چون رکاب مصطفی شد مأمن و مأوای من

(همان: 324)

### 2-1-2-5- شکایت از سعایت ساعیان و حاسدان

فلکی شروانی که در قصیده‌ای ناسازگاری بخت و بی‌مهری ستارگان را عامل اصلی زندانی شدن خود معرفی کرده، در قصیده‌ای دیگر ساعیان را باعث این امر می‌داند، که به نظر معقول و منطقی است؛ چرا که این نوع دسیسه‌ها تازگی ندارد و در طول تاریخ سیاسی ایران مسبوق به سابقه‌اند و چه بسیار افراد سرشناسی که قربانی این گونه سعایت‌ها و حسادت‌ها شده‌اند:

شها و شهرکشایا نموده‌اند به حضرت      که بنده بندگی تو گذاشت مهمل و مبهم<sup>12</sup>

(فلکی: 46)

### 2-1-2-6- شکایت از اوضاع زندان

از میان سه تن شاعر زندانی در این دوره، تنها خاقانی است که از حال و هوای زندان و رنج و عذاب‌های خود در آن شکایت و تصاویری بسیار زیبا از آن شرایط ارائه کرده است. «قصایدی که خاقانی در آنها از حال و روحیات خود در زندان سخن گفته، نه تنها گوشه‌ای از زندگی شخصی شاعر را روشن می‌کند، بلکه درباره‌ی زندان و زندانیان روزگار شاعر اطلاعات جالب به دست می‌دهد» (معدن‌کن، 1375: 25).

### 2-1-2-6-1- شکایت از موکلان زندان

خاقانی از نگهبانان زندان نیز شکایت کرده است. شکایت او یا ناشی از بدرفتاری زندانبانان با اوست یا ناشی از روح حساس و زودرنج شاعر است که به هر بهانه‌ای دل‌آزرده می‌شد و لب به شکایت می‌گشود:

نی که یک آه مرا هم صد موگل بر سر است گرنه چرخستی مشبک ز آه پهلوسای من<sup>13</sup>  
(همان: 322)

همچنین از بیت زیر چنین برمی آید که زندانبانان را از افراد خشن و زشت چهره برمی گردیدند:  
روی دیلم دیدم از غم موی زوبین شد مرا همچو موی دیلم اندرهم شکست اعضای من  
(همان: 322)

## 2-1-2-6-2- شکایت از بند و زنجیر

در این شکوه‌ها فریاد و فغان خاقانی را از بند و زنجیری که بر پایش بسته شده می‌شنویم که با بیانی بسیار سوزناک و توصیفات دقیق و تشبیهات بدیع همراه است:

بر دو پایم فلک دو آهن را	حلقه‌ها چون دهان مار کند <sup>14</sup>
این دهن‌های تنگ بی دندان	بر دوساق من آن شعار کند
که به دندان بی دهان همه سال	اره با ساق میوه‌دار کند
سگ دیوانه شد مگر آهن	که همه ساق را شکار کند

(همان: 173-174 و نیز نک: 60-61-321)

## نتیجه

روی کارآمدن حکومت‌های مستبد و خودکامه در قرن پنجم، به‌ویژه قرن ششم و اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی در این دوره باعث سخت شدن شرایط زندگی بر مردم بیچاره و تیره‌بخت ایران شد. شاعران متعهد که در هر دوره زبان گویای مردم بوده‌اند، این اوضاع را برنتافته در برابر ظلم و ستم حاکمان و عوامل آنان زبان به اعتراض و شکایت گشودند. شکایت بعضی از آنها مانند انوری و سنایی صریح و بی‌پرده و برخی مانند نظامی به تعریض و غیرمستقیم بود. در این دوره سه تن از شاعران آذربایجان به دلایل واهی یا نامعلوم به زندان افتاده و هرکدام شکوائیه‌هایی در این زمینه سروده‌اند، که شکوه‌های خاقانی در این میان به دلیل دارا بودن مضامین مختلف از اهمیّت خاصی برخوردار است.

انواع شکوائیه‌های سیاسی این دوره را از حیث مضامین گوناگون می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

## شکوائیه‌های معمول سیاسی

شکایت از شهوت و آز حاکمان که آنها را وادار به ظلم می‌کند؛ شکایت از اصحاب دیوان و عمال حکومت؛ شکایت از عمال بی‌تمیز و نادان؛ شکایت از بی‌اعتنایی شاهان به شعرا؛ شکایت از بی‌اعتنایی درباریان به شعرا؛ شکایت از رشوه و ارتشا؛ شکایت از دشمنی حاکمان با اسلام؛ شکایت از فجایع مهاجمان اشغالگر و بیزاری از صاحبان قدرت.

### حبسیه‌ها

شکایت از فلک و ستارگان و بخت و طالع؛ شکایت از ساعیان و حاسدان؛ شکایت از اوضاع زندان (شکایت از موکلان زندان و بند و زنجیر)؛ شکوه از یاران؛ نکوهش دشمنان.

### بی‌نوشت‌ها

1- این ابیات یادآور تصویر فردوسی از اوضاع ایران در زمان حکومت ضحاک است:

نهان گشت کردار فرزنانگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی ارجمند	نهان راستی آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز	به نیکی نرفتی سخن جز به راز
ندانست جز کژی آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن

(فردوسی، 1966: 51)

2- از سه تن شاعر زندانی در این دوره (خاقانی، فلکی شروانی و مجیرالدین بیلقانی)، فلکی و مجیرالدین از این دسته‌اند.

3- با تأمل در این ابیات بی‌درنگ قطعه معروف «اشک یتیم» از پروین اعتصامی به ذهن متبادر می‌شود (نک: اعتصامی، 1341: 79). این نشان می‌دهد که فریاد عدالت‌خواهی همواره در سرشت شاعران متعهد بوده است و منحصر به زمان یا دوره خاصی نیست.

4- نک: نظامی: 1372: 301 «داستان نوشیروان با وزیر»

5- مولوی نظیر این حکایت را در دفتر پنجم مثنوی آورده است که نشان‌دهنده تداوم این حقیقت تلخ در دوره‌های بعد است:

بهر خرگیری برآوردند دست	جدجد تمییز هم برخاسته است
چونکه بی تمییزانمان سرورند	صاحب خر را به جای خر برند

(مولوی، 1362: 953)

6- این ابیات یادآور شعر معروف شاعر آزاده قرن پنجم، ناصر خسرو قبادیانی است:

من آنم که در پای خوکان نریزم      مر این قیمتی در لفظ دری را  
(ناصر خسرو، 1373: 63)

7- خانم دکتر معدن کن، قصایدی را که خاقانی در اشتیاق به سفر خراسان سروده است، «خراسانیه» نامیده اند (نک: معدن کن، 1382: 12).

8- نک: سرامی: بٹ الشکوی و نیز دادبه، 1381: 345.

9- انوری این قصیده را استقبال کرده است:

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست      چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست

(انوری: 41)

10- در دیوان مأخذ نگارنده مقاله، که به تصحیح دکتر محمدآبادی است، قطعۀ مذکور فاقد عنوان است.

11- این مضمون در زندان سروده های مسعود سعد نیز دیده می شود:

این چرخ به کام من نمی گردد      بر خیره سخن همی چرا رانم

(مسعود سعد، 1384: 295)

خورده قسم اختران به پاداشم      بسته کمر آسمان به پیکارم  
محبوسم و طالع است منحوسم      غمخوارم و اختر است خونخوارم

(همان: 299)

ای جهان سختی تو چند کشم      وی فلک عشوه تو چند خرم

(همان: 280)

12- آقای طاهری شهاب، مصحح دیوان در حاشیه نوشته اند: «در نسخه اینجانب این بیت چنین نوشته شده است:

شنیده ام که حسودان بگفته اند که بنده      ادای بندگی تو گذاشت مهمل و مبهم»

13- این بیت خاقانی یادآور شکوه های مسعود سعد در همین مضمون است:

مقصود شد مصالح کار جهانیان      بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان

در حبس و بند نیز ندارندم استوار  
 هر ده نشسته بر در و بر بام سمج من  
 تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان  
 با یکدگر گویند دمامم هر زمان  
 کز آفتاب پل کند از سایه نردبان  
 همین برجهید زود که حیلنگری است این

14- مسعود سعد نیز بند و زنجیر پایش را به مار مانند کرده است:

از گوشت پوده کرد مرا هر دو ساق پای  
 این مار بوده آهن گشته گزنده مار  
 (همان: 147)

باشد تو را ز دوست یکایک تهی کنار  
 با دشمن نهفته به دامن چگونه‌ای  
 از زهر مار و تیزی آهن بود هلاک  
 با مار حلقه گشته ز آهن چگونه‌ای  
 (همان: 398)

- اعتصامی، پروین. (1341)، *دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات*، چاپ پنجم، تهران، چاپخانه دولتی ایران.
- انوری، علی بن محمد. (1372)، *دیوان انوری*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- باستانی راد، حسین (1324)، «حبسیه مجیرالدین بیلقانی»، *مجله یادگار*، شماره 16، صفحات 55-58.
- بخاری، عمیق. (1339)، *دیوان عمیق بخاری*، به اهتمام سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی.
- بیلقانی، مجیرالدین. (1358)، *دیوان مجیرالدین بیلقانی*، به تصحیح محمدآبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، شماره 34.
- دادبه، اصغر. (1381)، «بث الشکوی»، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، جلد 11، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، صفحات 343-346.
- ریپکا، یان. (1364)، *تاریخ ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران، نشر گستره.
- زرقانی، سیدمهدی. (1388) «طرحی برای طبقه بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک»، *فصلنامه پژوهش های ادبی*، شماره 1388، 24، صفحات 81-106.
- زرین کوب، عبدالحسین. (1362)، *با کاروان حله*، چاپ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان.
- سرامی، قدمعلی. (1375)، «بث الشکوی»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران.
- سنایی، مجدودبن آدم. (بی تا)، *دیوان سنایی*، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی.
- سعد سلمان، مسعود. (1384)، *دیوان مسعود سعد سلمان*، به اهتمام پرویز بابایی، با مقدمه رشیدیاسمی، چاپ اول، مؤسسه انتشارات نگاه.
- شمیسا، سیروس. (1387)، *انواع ادبی*، چاپ سوم، نشر میترا.
- صفاء ذبیح الله. (1366)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد 2، تهران، انتشارات فردوس.

- طالبیان، یحیی. (1372)، «بث الشکوی در شعر خاقانی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره 4، صفحات 77-96.
- ظفری، ولی الله. (1364)، حبسیه در ادب فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- عطار، فریدالدین. (1362)، دیوان عطار، به اهتمام تقی تفضلی، چاپ سوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- ----- (1363)، دیوان، به اهتمام محمدجواد مشکور، انتشارات الهام.
- فردوسی، ابوالقاسم. (1966)، شاهنامه فردوسی، جلد اول، تحت نظر ی.ا. برتلس، چاپ دوم، مسکو، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- فلکی شروانی، نجم‌الدین. (1345)، دیوان فلکی شروانی، به اهتمام طاهری شهاب، چاپ اول، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- قبادیانی، ناصر بن خسرو. (1373)، دیوان ناصر خسرو، به اهتمام سیدحسن تقی‌زاده، چاپ اول، مؤسسه انتشارات نگاه و نشر علم.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (1382)، سراجیه آوا و رنگ: خاقانی‌شناسی، چاپ چهارم، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ----- (1386)، سوزن عیسی (گزارش جامه ترسایی خاقانی)، چاپ اول، تبریز، انتشارات آیدین.
- ماهیار، عباس. (1376)، خارخار بند و زندان (شرح قصیده معروف به ترسائیه)، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- مختاری، عثمان. (1341)، دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معدن کن، معصومه. (1382)، بزم دیرینه عروس، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ----- (1375)، نگاهی به دنیای خاقانی، جلد 1، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (1362)، مثنوی معنوی، به اهتمام رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر.



- نظامی گنجوی، الیاس (1372)، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی، به اهتمام برات زنجانی، چاپ سوم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

----- (1380)، شرفنامه نظامی، به اهتمام برات زنجانی، چاپ اول، مؤسسه

چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

- واحد، اسدالله و نوری باهری، محمدعلی. (1390)، «مقایسه تحلیلی معانی فکری سبک

شکوائیه های انوری و خاقانی»، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم، شماره دوم، تابستان 1390، شماره پی درپی: 12، صفحات 305-327.

- یاحقی، محمدجعفر. (1384)، «بث الشکوی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی

اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صفحات 707-709.

